

## خوانشی روان‌کاوانه از روابط سلطه بین زنان و مردان در فیلم گذشته (۱۳۹۲) ساخته اصغر فرهادی\*

نازنین هنرخواه<sup>۱</sup>، علی شیخ‌مهدی<sup>۲\*</sup>

<sup>۱</sup> کارشناس ارشد رشته سینما، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

<sup>۲</sup> دانشیار دانشکده هنر و معماری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۷، تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۹/۲۶)

### چکیده

گئورگ ویلهلم فریدریش هگل فیلسوف آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱ میلادی) در کتاب پدیدارشناسی روح، بخشی را به دیالکتیک خدایگان و بنده اختصاص داده و به روابط قدرت بین دو فرد در کوچک‌ترین واحد تجمع انسانی در تاریخ تطور روح مطلق پرداخته بود که در قرن بیستم میلادی بر شکل‌گیری اندیشه‌های ژک لکان که از پیروان جدید زیگموند فروید در روانکاوی در آن هنگام بود، تأثیر گذاشت؛ به نحوی که او مفهوم میل به موضع مورد شناسایی (ایژه) در نزد فاعل شناسایی (سوژه) را با مفاهیم خدایگان و بنده مورد نظر هگل ترکیب کرد. بر این اساس، دیالکتیک قدرت در هر رابطه دو طرفه‌ای از جمله رابطه میان زن و مرد برقرار است. این پژوهش به طریق تفسیری-تحلیلی، روابط دیالکتیکی میان زوج‌های زن و مرد در فیلم گذشته (۱۳۹۲) ساخته اصغر فرهادی را به عنوان نمونه‌ای مطالعاتی از افراد طبقه متوسط جامعه‌ای چند ملیتی بررسی کرده است. جمع‌آوری اطلاعات با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مشاهده فیلم بوده و اطلاعات با رویکرد روان‌کاوانه تحلیل شده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که وضعیت قرارگیری شخصیت‌های زن و مرد در دو جایگاه خدایگانی یا بندگی در فیلم گذشته به جایگاه اجتماعی افراد وابسته است و پدیده مهاجرت بر جایگاه آنان در این دیالکتیک تأثیر بسزایی دارد.

### واژه‌های کلیدی

خدایگان و بنده (۱۸۰۷)، فریدریش هگل، زیگموند فروید، گذشته (۱۳۹۲)، اصغر فرهادی.

\* این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده اول با عنوان: "تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل" است که با راهنمایی نگارنده دوم در دانشکده هنر و معماری دانشگاه تربیت مدرس به انجام رسیده است.

\*\* نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۴۳۶۲۹۸۱، نمابر: ۰۲۱-۷۷۴۱۱۹۹۰، E-mail: ali.sheikhmehdi@modares.ac.ir.

## مقدمه

از اقدام به خودکشی سلین برای او فرستاده است و معتقد است که سلین بعد از خواندن آن‌ها اقدام به خودکشی کرده است و به همین دلیل لوسی خود را در این واقعه مقصر می‌داند. شخصیت اصلی این فیلم که کل ماجرا حول محور او حادث می‌شود، ماری، زنی فرانسوی-آرژانتینی است که در دو زمان مختلف با دو مرد مهاجر ازدواج کرده است. او به دلیل همین اصالت دوگانه، خود را نسبت به افراد مهاجر برتری می‌داند و اساساً علت انتخاب این افراد توسط او همین برتری طلبی است. البته جایگاه او از نظر خدایگانی یا بندگی در رابطه با احمد با جایگاهش در رابطه با سمیر، تفاوت بسیار دارد که در ادامه و پس از شرح کلیات و چارچوب نظری پژوهش، به هر کدام به صورت مجزا و همین طور به رابطه سمیر و سلین پرداخته خواهد شد.

فیلم گذشته (۱۳۹۲) اثری از اصغر فرهادی است که در کشور فرانسه ساخته شده و به مسائل افراد وابسته به یک خانواده چند ملیتی که در جریان گلوبالیسم<sup>۱</sup> شکل گرفته است، می‌پردازد. مرد ایرانی (احمد) به دعوت همسر فرانسوی-آرژانتینی<sup>۲</sup> اش (ماری) برای انجام مراحل قانونی طلاق به فرانسه می‌رود و متوجه می‌شود در این مدت ماری با یک مرد فرانسوی الجزایری تبار (سمیر) آشنا شده است و با او زندگی می‌کند. ماری از احمد می‌خواهد برای کمک به رفع اختلاف با دخترش (لوسی) مدتی نزد آن‌ها بماند. لوسی به دلیل اعتمادی که از پیش به احمد دارد به او می‌گوید اختلافش با مادر به خاطر رابطه مادر با سمیر است. لوسی این رابطه را علت اقدام به خودکشی زن فرانسوی سمیر (سلین) می‌داند و بعد مشخص می‌شود که او ایمیل‌های سمیر و مادرش را روز قبل

## پیشینه پژوهش

در کشور ما، متون پژوهشی محدودی به بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده در آثار فرهنگی و ادبی پرداخته‌اند که عناوین و خلاصه مهم‌ترین آن‌ها به این شرح است: پایان‌نامه آزاده جوهری (۱۳۹۱) به راهنمایی رضا دیداری با عنوان تأثیر فلسفه هگل بر اگزیستانسیالیسم بکت در نمایش‌نامه در انتظار گودو، از طریق بررسی دیالوگ‌های متن به دیالکتیک خدایگان و بنده بین شخصیت‌های اصلی نمایش‌نامه پرداخته است. مقاله‌ای نوشته سید محمد مرندي و فاطمه اکبری (۱۳۹۱) با عنوان بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده هگل در مرگ یزدگرد اثر بهرام بیضایی و سارداناپولس اثر لرد بایرون که بر اساس آن، دیالکتیک در هر دو اثر مورد تحلیل وجود دارد، لیکن به دلیل ضعف خدایگان، مجدداً میان دو طرف دیالکتیک، نبردی شکل می‌گیرد که در نتیجه آن موقعیت دیالکتیکی نابود می‌شود، چون یکی از دو طرف جان می‌بازد. پایان‌نامه دیگری نوشته مونا فرمانبر (۱۳۹۲) به راهنمایی حمیدرضا افشار با عنوان تغییر جایگاه خدایگان و بنده در نمایش‌نامه‌های برشت و تأثیر آن بر ساختار اپیک، به بررسی روند دگرگونی دیالکتیک خدایگان و بنده در دوره‌های سیاسی و اجتماعی و تأثیر این دگرگونی بر شکل‌گیری ساختار دیالکتیک آثار برشت پرداخته است.

همچنین نگارندگان مقاله پیش رو در پایان‌نامه با عنوان تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل، با رویکردی روان‌کاوانه، تعدادی از فیلم‌های اصغر فرهادی را بررسی کرده‌اند؛ نگارندگان مقاله دیگری (۱۳۹۶) با عنوان تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم درباره‌الی (۱۳۸۷) بر اساس دیالکتیک خدایگان و بنده، در مجله علمی و پژوهشی زن در فرهنگ و هنر به چاپ رسانده‌اند.

## روش تحقیق

در این پژوهش، جمع‌آوری اطلاعات با بهره‌گیری از منابع نوشتاری کتابخانه‌ای و مشاهده فیلم بوده و در مرحله تجزیه و تحلیل داده‌ها، روابط بین شخصیت‌های زن و مرد در فیلم به روش تفسیر روان‌کاوانه با نظریه دیالکتیک خدایگان و بنده تطبیق داده شده است. داده‌های مورد نیاز برای تجزیه و تحلیل به طور هدفمند از بین گفتار و کردار شخصیت‌های فیلم انتخاب شده است و اطلاعاتی که به صورت رمز در گفتار یا کردار این شخصیت‌ها نهفته است، به شیوه روان‌کاوانه رمزگشایی و تفسیر شده است. با توجه به ویژگی‌های خاص رسانه فیلم، بنا به ضرورت در مواردی به دلیل نبودن گفتار یا کنش خاصی توسط شخصیت از طریق تدقیق در میزانشی که توسط فیلمساز برای تأکید بر ویژگی‌های شخصیت و یا رابطه بین دو شخصیت انتخاب شده، اطلاعات بازایی شده است.

## چارچوب نظری

دیالکتیک خدایگان و بنده، بخش بسیار مهمی از کتاب پدیدارشناسی روح نوشته هگل است. به زعم هگل، هر آگاهی در ابتدا و در مرتبه یقین حسی، معطوف به خویش است. یقین حسی «انتزاعی‌ترین و کم‌مایه‌ترین حقیقت است. کل آنچه از این حقیقت برمی‌آید، این است: این، هست؛ و حقیقت این یقین، فقط در بردارنده بود امر است. از سوی دیگر، آگاهی نیز به نوبه خود در چنین یقینی فقط به عنوان من محض هست... آگاهی، من است نه چیزی بیشتر» (هگل، ۱۳۹۰، ۱۵۸). در مرتبه بعد (ادراک و فهم)، آگاهی به بیرون از خود جذب می‌شود. این آگاهی برای شناخت خود و برای تعالی یافتن به مرتبه عقل، به فرد یا افراد

زندگی و آگاهی او را برایش باقی بگذارد و تنها استقلال او را از میان ببرد» (همان، ۵۰). برای آن که خودآگاهی تحقق یابد، لازم است دو طرف با دو رفتار متفاوت حضور داشته باشند. «انسان در حالت ظهور خود، انسان محض و مطلق نیست. بلکه به حکم ضرورت و به حکم ذات خود همیشه یا خدایگان است یا بنده» (همان، ۳۷). بنابراین هر دو انسان، خودآگاهند اما با دو جنبه نابرابر؛ یکی ارج‌شناس و دیگری ارج‌شناخته‌اند.

پس از این شرح مبسوط از دیالکتیک خدایگان و بنده به عنوان چارچوب نظری، لازم است توضیح مختصری راجع به علت انتخاب رویکرد روان‌کاوانه برای گسترش این پژوهش ارائه شود. چنان‌که در مقاله دیگری با چارچوب نظری مشابه شرح داده شد، «ارتباط بین مبحث خدایگان و بنده و روان‌کاوی، در ابتدا تأثیرپذیری روان‌کاوی نامی چون لکان از این مبحث است. «لکان... در درس‌گفتارهای پدیدارشناسی الکساندر کوژو شرکت می‌کرد و... عمیقاً از این درس‌گفتارها تأثیر پذیرفته بود» و متأثر از خوانش وی از هگل، دیالکتیک خدایگان و بنده را در نظریه روان‌کاوی‌اش وارد کرد» (شیخ‌مهدی و هنرخواه، ۱۳۹۶). کارن هورنای نیز معتقد بود «رابطه مرد و زن، رابطه ارباب و بنده است؛ ارباب به اربابی خود نمی‌اندیشد، اما بنده هرگز آن را فراموش نمی‌کند» (هورنای، ۱۳۹۲، ۷۸). بنابراین دیالکتیک خدایگان و بنده در روان‌کاوی، مبحثی آشنا است. اما رویکردی که این پژوهش اتخاذ کرده است، نه مانند رویکرد هورنای، یک‌جانبه و براساس رابطه از پیش تعریف شده مرد خدایگان و زن بنده است و نه مانند رویکرد لکان، این دیالکتیک را در تحلیل فردی به کار گرفته است؛ در این پژوهش با تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها، چگونگی و علت قرارگیری هر فرد در جایگاه خدایگان یا بنده در رابطه بین زوج‌های فیلم گذشته بررسی شده است.

## تحلیل روان‌کاوانه روابط دیالکتیکی شخصیت‌ها

ماری شخصیتی است که توانسته بر بیش از یک نفر تسلط یابد. احمد، لوسی و لئا افرادی هستند که تحت امر او کار می‌کنند. او در گذر زمان نیز توانسته بر افراد مختلف تفوق یابد و در همه روابطش (به جز همسر اول)، طرف غالب رابطه بوده است. چیزی که رابطه او با همسر اولش را از این کلیت مبرا می‌کند، تولد دو فرزند است.



تصویر ۱- ماری.

ماخذ: (عکس‌نمایی از فیلم در دقیقه ۹۷)

دیگری نیازمند است. هگل در بخش خودآگاهی، به شرح وضعیت انسان در زندگی اجتماعی می‌پردازد. به اعتقاد هگل، دیالکتیک خدایگان و بنده، مرحله‌ای از زندگی اجتماعی است که بعد از آن، ذهن بشر به سمت خودآگاهی می‌رود.

«انسان (موجود) خودآگاهی است. او از خویشستن و از واقعیت و شایستگی انسانی خویش آگاه است و فرق اساسی او از حیوان که از مرتبه احساس ساده خود فراتر نمی‌رود در همین است. انسان هنگامی از خویشستن آگاه می‌شود که «نخست» بار «من» می‌گوید» (پرانتر از محقق (کوژو، ۱۳۸۷، ۲۵). موجودیت یافتن فرد به عنوان فردی مستقل و شکل‌گیری «من» زمانی ممکن می‌شود که به چیزی میل می‌ورزد. «در میل و به وسیله میل و بهتر بگوییم به عنوان میل است که انسان خود را موجودیت می‌بخشد و به عنوان من، به عنوان منی ذاتاً متفاوت از جز من... بر خود و دیگران آشکار می‌کند» (همان، ۲۶). هستی انسان نسبت به میل، پیشینی است و بدون هستی، دستیابی به میل و در نتیجه تعالی فرد به خودآگاهی ممکن نیست. اما این هستی و حتی این میل، شرط کافی رسیدن به خودآگاهی نیست. میل انسان را به کار وامی‌دارد. «کار که زاییده میل است هدفش برآوردن میل است؛ ولی نمی‌تواند میل را برآورد مگر از راه نفی و نابود کردن و دست کم دگرگون کردن چیزی که موضوع میل است» (همان، ۲۷). این که انسان به چه چیزی میل دارد، بر ساخت «من» تأثیرگذار است. اگر ابژه میل، چیزی طبیعی باشد، «من» ی که به وسیله کار به وجود می‌آید، «من» ی طبیعی خواهد بود و «تنها می‌تواند به عنوان احساس خود، خویشستن را بر خود و دیگران آشکار کند و هرگز به پایه خودآگاهی نخواهد رسید. پس برای آن که خودآگاهی دست دهد میل باید به چیزی غیرطبیعی تعلق گیرد. یعنی بر چیزی که از واقعیت داده فراتر رود؛ ولی تنها چیزی که از این واقعیت داده فراتر می‌رود، همان خود میل است» (همان). پس انسان باید سعی کند میل دیگری را به خود جلب کند؛ چون زمانی میل، انسانی است که میل فرد بر میل شخصی دیگر بنا شود. «مثلاً در رابطه زن و مرد، میل جنبه انسانی ندارد، مگر آن که یکی از این دو، نه تن بل که میل دیگری را آرزو کند و در پی آن باشد که میل را به عنوان میل «دارا شود» یا «در خود جذب کند»، یعنی بخواهد که قطب میل و محبوب دیگری واقع شود» (همان، ۳۱). انسان باید این میل را به طور قطعی اثبات کند، اما این میل در هر دو نفر موجود است. «چون هر یک از دو موجود برخوردار از چنین میلی آماده است که در طلب برآوردن میل خود تا فرجام کار پیش رود، یعنی آماده است تا جان خود... را به خطر اندازد تا قدرش از جانب دیگری شناخته شود... برخورد آنان جز نبردی تا پای جان چیز دیگر نتواند بود» (همان، ۳۴). اما اگر هر دو طرف دیالکتیک تا پای جان بر میل خود اصرار ورزند، نبرد به مرگ یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها در یک زمان می‌انجامد و لازم است یکی از طرفین از میل خود بگذرد و میل دیگری را برآورد. «زیرا با مرگ او میل او نیز که میل حریفش باید بر آن تعلق گیرد تا خصلت انسانی یابد از میان می‌رود» (همان، ۳۵). «او باید حریف خود را به شیوه جدلی نابود کند. یعنی باید

در این پژوهش، در رابطه دیالکتیک بین زن و مرد، تولد فرزند به عنوان کار زن در جایگاه بندگی مطرح می شود، بنابراین در این رابطه، ماری بنده ای بوده که به واسطه کار شایسته، از بندگی رهاییده است. او بعد از ازدواج اولش سه ازدواج ناموفق داشته است. لوسی راجع به او می گوید: «از وقتی من به دنیا اومدم سه بار شوهر کرده... همه اشون بعد یه مدت می دارن می رن» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۵۹۰). اگر به استناد گفته لوسی راجع به شباهت روابط گذشته ماری (قطع روابط به خواست طرف مقابل)، جایگاه ماری و احمد در دیالکتیک ملاک قرار گیرد، این نتیجه حاصل می شود که ماری در همه روابط، طرف برتر رابطه بوده است؛ اما همه آن افراد (یا با ارتقا از بندگی و یا با امتناع از دوام بندگی) از خدمت به او استعفا کرده اند. اما چه ویژگی در ماری موجب می شود که همه بندگان از خدمت به او استعفا کنند؟ ماری یک فرانسوی کامل نیست و اصالتی فرانسوی-آرژانتینی دارد و به همین دلیل از نظر جایگاه اجتماعی خود را فردی ضعیف می پندارد. او برای کسب برتری نسبت به یک مرد (با استناد به دو رابطه ای که در طول فیلم شاهد آن هاییم)، به رابطه با افراد مهاجر (شهروند درجه دوم) گرایش دارد. هر دو همسر ماری که در فیلم حضور دارند، در زمان رابطه با ماری در منزل او ساکن بوده اند. احمد در این خانه ساکن بوده و بعد به ایران برگشته است. سمیر نیز با وجود این که خودش خانه دارد، به همراه پسرش (فؤاد) در منزل ماری زندگی می کنند. ماری آگاهانه و برای کسب برتری در رابطه این اقدام را انجام می دهد. خودآگاهی او به دلیل اصالت دوگانه اش دچار ضعف است و با اسکان دادن همسر در منزل خود، به نوعی خود را فردی بومی جلوه می دهد. پس در واقع چون به قدرت خود یقین ندارد، با افرادی ضعیف تر از خود وارد نبرد دیالکتیکی می شود و از این طریق به برتری دست می یابد. اما این برتری دوام چندانی ندارد. چون پس از مدتی، بنده به ضعف خدایگان پی می برد و به این ترتیب از ادامه خدمت به او سر باز می زند. بنابراین اطمینان ماری از قدرت و برتری خود در حال کاهش است، چون تاکنون نتوانسته هیچ بنده ای را در خدمت و بندگی خود نگه دارد.

ماری در گذشته با احمد رابطه ای داشته و احمد بدون این که به او بگوید، او را ترک کرده است. زمانی که احمد سعی می کند علت این موضوع را توضیح دهد، ماری مخالفت می کند و می گوید: «دیگه نمی خوام به عقب برگردم» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۶۰). او تمایلی به بازخوانی گذشته ندارد. از این جهت که کاوش روان کاوانه، کاوشی است که به ریشه یابی مشکلات فرد در گذشته وی می پردازد، این کلام را می توان به عنوان نمادی از مقاومت ناخودآگاه ماری در روان کاوی استنباط کرد. بنا به تعریف فروید، مقاومت بر عدم تمایل ذهن به فراخواندن خاطرات واپس زده شده به خودآگاهی دلالت می کند و با توجه به اهمیت یادآوری خاطرات در روان کاوی «هر آن چه که پیشروی کار را مختل کند یک مقاومت است» (Evans, 2006, 169). ماری به طور خودآگاه یا ناخودآگاه، بخشی از خاطرات مربوط به رابطه اش با احمد را واپس زده است و در مقابل یادآوری آن ها مقاومت دارد. پس به نظر می رسد مکانیزم

دفاع روانی اصلی که از آن استفاده می کند، مقاومت است. موضوع مهم تری که در مورد ماری توجه را جلب می کند، اهمیت افراطی صاحب فرزند شدن، نزد اوست. احمد از او راجع به جدی بودن رابطه اش با سمیر می پرسد و او می گوید: «اگه جدی نبود ازش باردار نمی شدم» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۰۰) و یا جایی دیگر در جواب سمیر که می گوید: «من برات جبران یه شکست عشقی نیستم؟» (همان، ۶۴۷)، می گوید: «اگه این جور بود من ازت باردار نمی شدم» (همان). با این رویکرد او که صاحب فرزند شدن را نشانی دال بر اهمیت یک رابطه می داند، سه ازدواج قبلی او (از جمله ازدواجش با احمد) روابطی جدی نبوده اند، چون فرزندی از آن روابط حاصل نشده است و تنها ازدواج اولش که لوسی ولنا حاصل آن ازدواج اند و رابطه اش با سمیر که از آن فرزندی در آستانه تولد است، برای او روابطی با اهمیت هستند. این توجه افراطی ماری به بچه، نتیجه حس غبطه به قضیب است. «تنها جایی که زن بر مرد تفوق می یابد، موقع زایمان و (تجربه) لذت زایمان است» (پرانتر از محقق) (هورنای، ۱۳۹۲، ۶۸). زن با صاحب فرزند شدن بر حس غبطه به قضیب فائق می شود. اما سوال این است که چرا ماری از احمد و دو همسر قبلی اش صاحب فرزند نشده است؟ غبطه به قضیب در یک زن یا دختر، معادل برتری پنداری جنس مقابل است. ماری در رابطه با احمد در جایگاه خدایگان بوده است، اما در رابطه با سمیر، جایگاهش مشخص نیست. بدیهی است که موضوع برتری پنداری جنس مقابل که به عنوان معادل غبطه به قضیب مطرح شد، در رابطه او با احمد وجود نداشته است و به همین دلیل ماری نیازی به صاحب فرزند شدن برای القای برتری خود در مقابل احمد نداشته است. اما در رابطه جدیدش، باردار شده است. این بارداری می تواند برای او به عنوان حکم و سند برتری به مرد و یا لاقل کسب جایگاهی برابر عمل کند. همین موضوع دلیل اصرار ماری برای حفظ این فرزند ناخواسته است.

از طرفی، در روان کاوی، رابطه ای بین عقده الکترا و صاحب فرزند شدن وجود دارد. زنی که در کودکی گرفتار عقده الکترا بوده است، بیش از سایر زنان به بارور شدن تمایل دارد. عقده الکترا (که معادل زنانه عقده ادیپ است)، به میل جنسی دختر بچه به پدر و متعاقب آن ناهمساندسازی<sup>۳</sup> او با مادر به عنوان کسی که میل پدر به سمت اوست، دلالت می کند. به نظر می رسد ماری در کودکی، عقده الکترا را تجربه کرده است. او با وجود داشتن دو فرزند، همچنان تمایل به باروری دارد. ارتباطی که بین صاحب فرزند شدن و عقده الکترا وجود دارد، چنین است که زایمان تا حدی ارضا کننده میل جنسی به محارم و عقده الکتراست. گویی روابط گسترده با جنس مقابل (که معمولاً جایگزینی برای والد محبوب کودکی زن گرفتار عقده الکتراست) نتوانسته میل ماری به پدر را ارضا کند و او همچنان درگیر این عقده است و به همین دلیل بارداری برایش اهمیتی ویژه دارد.

**احمد** شخصیتی است که بارزترین ویژگی رفتاری او، رفتار پدرانه اش است. او در رابطه با سایر افراد به خصوص لوسی و ماری، رفتاری پدرانه دارد. لوسی بزرگ ترین رازش را (که حتی از مادرش پنهان کرده است) با او در میان می گذارد. در رابطه با ماری نیز



فیلم، مرکز اصلی بحران محسوب می‌شود. ویژگی روانی مهمی که دیگر شخصیت‌های فیلم به او نسبت می‌دهند، افسردگی است. ماری درباره او می‌گوید: «اون از سر زایمانش افسردگی داشت» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۱۷). افسردگی بعد از زایمان که اختلال نسبتاً شایعی بین زن‌هاست، ممکن است افکار خودکشی و یا دیگرکشی (قتل نوزاد) را به وجود بیاورد؛ اما این اختلالی موقت است و مدتی بعد از زایمان بهبود می‌یابد. پس ممکن است که نخستین اقدام سلین به خودکشی (زمان نه ماهگی فرزندش) به افسردگی بعد از زایمان مرتبط باشد، اما اقدام به خودکشی اخیراً و اساساً نوع افسردگی‌اش، ارتباطی به افسردگی بعد از زایمان ندارد. اما به نظر می‌رسد زایمان او یکی از زمینه‌های بروز مشکلات عصبی‌اش باشد. از گفته‌های سمیر حول موضوع آگاهی سلین از رابطه خارج از ازدواج خودش، چنین برمی‌آید که در این رابطه سمیر بنده و سلین خدایگان بوده‌اند. سمیر راجع به دیدگاه سلین نسبت به وفاداری خود می‌گوید: «کاشکی شک داشت... کاش نگران بود با کسی هستم... نیستم... این جور لااقل فکر می‌کردم برآش اهمیت دارم» (همان، ۶۴۸). در رابطه خدایگان و بنده، طبیعی است که خدایگان نسبت به حال بنده بی‌توجه باشد و صرفاً از خدمات او بهره‌برد. بین شخصیت‌های اصلی فیلم، فقط سلین فرانسوی است و او تنها کسی است که خدایگانی‌اش در رابطه دیالکتیکی قطعی است. اما او خدایگانی است که بعد از تجربه زایمان که عمل زن در جایگاه بندگی است، خدایگانی‌اش متزلزل شده است. در دیالکتیک خدایگان و بنده، عمل زایمان از دید زن خدمتی به مرد تلقی می‌شود که باعث ارتقای زن از مرتبه بندگی می‌شود، اما سلین که خدایگان است، این ارتقا را کسب نکرده و افسردگی او بعد از زایمان، دقیقاً به همین دلیل حادث شده است. او عملی انجام داده که شأن خدایگانی‌اش را زیر سؤال برده و او را تا حد یک بنده تنزل داده است. اما مسئله اساسی‌تر، میل شخصی سلین به تولد فرزند است. پیش‌تر اشاره شد که زن به طور ناخودآگاه به زایش به‌عنوان جایگزینی برای قضیبه که از او دریغ شده مایل است. اما زایمان سلین نه تنها حس غبطه به قضیب را در او پوشش نداده است، بلکه به دلیلی که توضیح داده شد، به افسردگی و انزجار او از خود نیز منجر شده است.

مسئله دیگر که بیانگر نارضایتی سلین از صاحب فرزند شدنش

رفتار احمد علاوه بر بندگی، وجهی از پدر بودن دارد. از دیالوگ ماری که می‌گوید: «متنفرم از این که ادای آدم خوبا رو درمباری و می‌خوای چیز یادم بدی» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۴۲)، چنین برمی‌آید که آموزش‌های پدرانه، رفتاری پرتکرار نزد احمد است. پیش‌تر شرح داده شد که در رابطه میان احمد و ماری، احمد در جایگاه فرودست قرار دارد. رفتار احمد از بدو ورود، بیانگر این موضوع است. به عنوان مثال زمانی که ماری در حال رانندگی است، احمد شیشه را پاک می‌کند و یا در خانه، موهای ماری را سشوار می‌کشد، یا زمانی که متوجه می‌شود ماری دیوارهای خانه را رنگ کرده است، به او می‌گوید: «می‌ذاشتی من می‌اومدم... خودم برات رنگ می‌کردم» (همان، ۵۷۴). جایگاه فرودست احمد در مقابل ماری با رفتار پدرانه او (به این دلیل که پدر عموماً در ذهن افراد، در جایگاهی فرادست قرار دارد) تناقض دارد. این تناقض در گذشته موجب افسردگی او شده است؛ به طوری که در ماه‌های آخر رابطه با ماری به خودکشی فکر می‌کرده و در آخر مجبور به ترک رابطه شده است. رفتار پدرانه احمد می‌تواند بیانگر عقده ادیپ در او باشد. او در کودکی گرفتار عقده ادیپ بوده و چون نتوانسته در تصاحب مادر بر پدر چیره شود، سعی کرده است با پدر همانندسازی کند و این منش پدرانه بخشی از رفتار او شده است. نکته دیگری که احتمال وجود عقده ادیپ در احمد را تشدید می‌کند، عدم پذیرش رقیب است. با وجود این که چهار سال از زمانی که او ماری را ترک کرده، می‌گذرد؛ زمانی که از طریق فؤاد به رابطه ماری با سمیر پی می‌برد، واکنشی افراطی بروز می‌دهد. بعد از این که فؤاد به او می‌گوید که به همراه پدرش در منزل ماری زندگی می‌کنند، احمد به سرعت وسایلش را جمع می‌کند و آماده رفتن می‌شود. علت این که او پذیرش حضور مردی دیگر در زندگی همسر سابقش را ندارد، غریزه انحصارطلبی است. «غریزه انحصارطلبی در مردان قوی‌تر و تحمیلی است... (چون) پسر در زمان شیرخوارگی حس یکی شدن با معشوق را تجربه کرده است» (هورنای، ۱۳۹۲، ۱۰۷). این روند تا جایی ادامه دارد که احمد به شکل‌گیری رابطه‌ای جدی بین ماری و سمیر، به خصوص بعد از مطرح شدن موضوع بارداری ماری از سمیر، اذعان می‌یابد؛ از آن پس او سعی می‌کند به نفع سمیر از ماری فاصله بگیرد.

سلین شخصیتی است که علی‌رغم حضور فیزیکی کمرنگش در



تصویر ۳- سلین.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۱۲۶)



تصویر ۲- احمد.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۸۱)

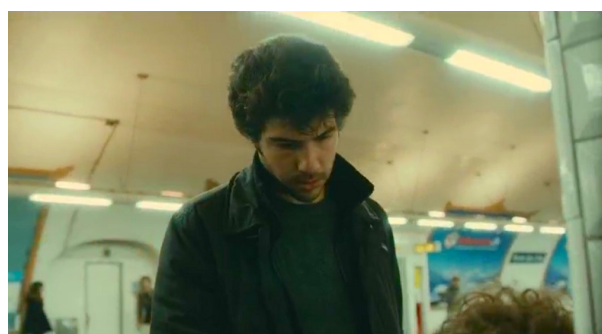
عمیق را بیدار کنند» (Krafft-Ebing, 2012, 17). حافظه سلین نسبت به این شی (به عنوان شی ای جنسی و یادآور همسروی) واکنش نشان داده و سلین را از وضعیت ناهشیار خارج می کند.

**سمیر** در رابطه با سلین بنده ای بوده که از بند بندگی رهیده است. اما میل به خدایگانی در وی همچنان باقی است. او در مقابل نعیم، رفتاری به شدت سلطه جویانه دارد. در صحنه ای که بابت دادن آدرس ایمیل سلین به لوسی او را شتمات می کند، این رفتار برتری طلب به شدت بروز می یابد. او نعیم را اخراج می کند و اصلاً به عذرخواهی و اعمال بندگی نعیم (همچون بوسیدن دست سمیر) توجه نمی کند. نعیم و سمیر هر دو اصالتی الجزایری دارند اما نعیم مهاجر غیرقانونی است (به این موضوع در فیلم اشاره مستقیم می شود و ارتباطی به اطلاعات فرافیلیم ندارد) و سمیر مهاجر قانونی و به عبارتی یک فرانسوی الجزایری تبار است. نعیم به دلیل اقامت غیرقانونی اش در کشور فرانسه به عنوان کارگر سمیر، بندگی در مقابل او را پذیرفته است. به خدمت گرفتن یک شهروند غیرقانونی که به صورت سیاه کار می کند، روحیه سلطه طلب سمیر را تمکین می کند. علاوه بر این بعد از اقدام به خودکشی سلین، سمیر به آزادی ویژه ای دست یافته است. با اقدام به خودکشی سلین، سمیر از بندگی هرچند به شیوه ای غیرمتعارف رهیده است. سمیر به آزادی دست یافته است ولی به طور مطلق آزاد نیست، چون بندگی اش را به طور جدلی رفع نکرده و با مرگ تقریبی خدایگانش آزاد شده است. اما همین آزادی نسبی به او قدرتی بخشیده که به کمک آن سلطه ماری را نپذیرد. رابطه دیالکتیکی سمیر و ماری همچنان در مرحله نبرد است؛ چون هر دو طرف رابطه برتری طلبند.

با بازگشت احمد به فرانسه، رابطه سمیر و ماری دچار خلل می شود. سمیر اکنون با ماری در رابطه است، اما احمد به طور قانونی همسر ماری است و نسبت به او در اولویت قرار دارد. سمیر به دلیل اولییتی که برای احمد قائل است و چون احمد را از خود برتر می داند (لا اقل از نظر ماری)، سعی می کند از طریق انطباق هویت<sup>۵</sup> (هماندسازی/همذات پنداری) با احمد، جایگاهی که در نبود او کسب کرده است را حفظ کند. «انطباق هویت فرآیندی است نفسانی که به موجب آن فرد جنبه یا خصوصیتی را از شخصی دیگر گرفته و سعی در انطباق خود با آن دارد» (موللی، ۱۳۹۳، ۱۵۸). چون احمد به مشکلات خانه رسیدگی می کند، سمیر سعی می کند با انطباق هویت، این رفتار او را تکرار کند. رنگ کردن دیوارهای خانه که پیش از این ماری به دلیل مچ درد، نیمه کاره رها کرده بود را ادامه می دهد؛ لوستر خانه را نصب می کند و نسبت به ماری و فرزندانش، موضعی پدرگونه اتخاذ می کند، مثلاً ماری را بابت مصرف زیاد سیگار شتمات می کند و یا برای پیدا کردن لوسی از خانه بیرون می رود. این اعمال، اعمالی پدرانه و برگرفته از رفتار احمد است که سمیر با انطباق هویت، آن ها را انجام می دهد. معمولاً انطباق هویت به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه با شخص محبوب انجام می شود، اما در مورد سمیر این واکنش به صورت وارونه عمل می کند. به این دلیل که شخص محبوب احمد و سمیر و در واقع ابژه میل هر دوی آن ها، یک نفر است، بنابراین انطباق هویت سمیر با احمد (رقیب)

است، رابطه بین فؤاد و سلین است. فؤاد تمایلی به دیدن مادرش که در بیمارستان بستری است، ندارد و راجع به او می گوید: «اگه دستگاه رو باز کنن می میره؟... خب چرا باز نمی کنن پس؟» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۳۲). عدم تمایل فؤاد به مادر، گواهی بر رابطه عاطفی ضعیف بین آن دو و عدم تمایل سلین به فرزند است. علاوه بر این از آکسسوار و دکور منزل سمیر و سلین مشخص است که سلین نقاشی می کشیده است. روی دیوارهای خانه چندین تابلوی نقاشی قرار دارد و نیز سمیر جعبه ای پر از ابزار حرفه ای نقاشی (که مشخص می کند این وسایل برای فؤاد نیست) را خالی می کند تا عطرها را در آن بچیند. سایر هنرها به خصوص نقاشی از دید روان کاوانه، کنش تصعید شده میل به آفرینش هستند و مردها چون توانایی زایش یک موجود زنده را ندارند، معمولاً در فعالیت های هنری موفق تر از زنان ظاهر می شوند. بنا بر این موضوع و با تکیه به شغل سلین، علت نارضایتی او از زایمانش مشخص می شود. او از تجربه زایمان به عنوان عملی شبیه به آفرینش راضی نبوده است و زایمان نتوانسته میل او به آفرینش را به طور کامل تمکین کند، بنابراین سعی کرده از طریق خلق آثار هنری به این میل پاسخ دهد.

نکته مهم دیگر، واکنش نشان دادن سلین نسبت به عطر سمیر است. پرستار بعد از آزمایش چند عطر که سلین نسبت به آن ها واکنشی نشان نداده است، جعبه عطرها را به سمیر می دهد. سمیر با جعبه به اتاق سلین می رود. عطر خودش را از جعبه بیرون می آورد و بعد از کمی تعلل بین آزمایش عطر روی دست با گردن خود، مقداری از عطر را به گردن خود می پاشد و به سلین نزدیک می شود. سلین نسبت به بوی عطر واکنش نشان داده و قطره اشکی از چشمش بیرون می آید و بعد دست سمیر را به نشانه هشیاری می فشارد. واکنش او نسبت به عطر سمیر و استفاده سمیر از عطر روی گردن خود (که با توجه به وضعیت ناهشیار سلین، کنشی نامتعارف است؛ چراکه استفاده از عطر روی گردن یا دست، تأثیر چندانی روی رایحه عطر ندارد) به عطر کاربردی جنسی اعطا می کند. در واقع عطر برای سلین یک شیء جنسی تلقی می شود، نظیر آن چه در فتیشیسم<sup>۴</sup> رخ می دهد. «در واژه فتیش ما بنا به رسم به اشیاء یا بخشی از آن ها یا شاخصه ای عجیب در اشیاء اشاره می کنیم که مزیت ارتباط با حسی شدید داشته باشند یا علاقه ای



تصویر ۴- سمیر.

ماخذ: (عکس نمایی از فیلم در دقیقه ۷۷)

با آن تطبیق می‌دهد. ساخت ایگو توسط انطباق هویت با چیزی خارج (و حتی در تضاد) با سوژه، چیزی است که «سوژه را به عنوان رقیبی برای خود ساختار می‌بخشد» (Evans, 2006, 82). بر این مبنا اگر احمد به عنوان تصویر آینه‌ای سمیر در نظر گرفته شود، احساس خطر سمیر در مقابل او کاملاً توجیه می‌شود. تصویر آینه‌ای شخصی است که شبیه سوژه است اما به مراتب از او کامل‌تر؛ بنابراین پرخاش سوژه نسبت به آن طبیعی است.

بر اساس انطباق هویت نمادین، وضعیت متفاوت خواهد بود. «انطباق هویت نمادین... انطباق هویت با پدر در آخرین مرحله عقده ادیپ است» (Evans, 2006, 83). سوژه سعی می‌کند هویت خود را با پدر انطباق دهد و بدین طریق وارد نظم نمادین می‌شود. پرداخت به حوزه نظم نمادین در اینجا ضروری نیست و فقط شرح این که احمد به واسطه سن بیش‌تر، حضور پیشینی‌اش نسبت به سمیر و البته رفتار پدرانه ذاتی‌اش، برای سمیر وجهی از پدر بودن را دارد که این ویژگی، تلاش سمیر برای انطباق هویت نمادین با وی را توجیه می‌کند.

برای حفظ رابطه با شخص محبوب بروز می‌یابد. از طرفی صرف نظر از میل خود آگاه سمیر به انطباق هویت با احمد، به گفته لوسی عاملی که باعث علاقه‌مندی ماری به سمیر شده، شباهت او با احمد است. لوسی به احمد می‌گوید: «می‌دونی چرا رفته سراغ اون مرتیکه کثافت؟... چون شبیه تواه» (فرهادی، ۱۳۹۳، ۶۰۸). احتمالاً سمیر هم به این شباهت پی برده و به همین دلیل با بازگشت احمد، موضع خود را در خطر احساس کرده است. پس با جذب ویژگی‌های احمد، سعی می‌کند خود را به بدل وی تبدیل کند.

لازم به ذکر است توضیحات ارائه شده بر اساس انطباق هویت در نظریه فروید است و اگر این انطباق بر اساس نظریه لکان مطرح شود، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. بنا به نظر لکان، انطباق هویت سوژه به دو طریق انجام می‌شود: انطباق هویت تصویری و انطباق هویت نمادین.

«انطباق هویت، تصویری فرآیندی است که ایگو به وسیله آن در مرحله آینه‌ای ایجاد می‌شود؛ این فرآیند مطلقاً به نظم تصویری تعلق دارد. وقتی نوزاد انسان انعکاسش را در آینه می‌بیند، خود را

جدول ۱- تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم گذشته.

شخصیت	ویژگی بارز روانی	مکانیزم دفاع روانی
ماری	عقده الکتر / غبطه به قضیب	توجه افراطی به فرزند
احمد	عقده ادیپ / غریزه انحصارطلبی	ایفای نقش پدر
سمیر	ساخت ناکامل ایگو	انطباق هویت
سلین	افسردگی / غبطه به قضیب	تصدید

## نتیجه

جدول ۲- ساختار دیالکتیک در فیلم گذشته.

تز	آنتی‌تز	سنتز
<b>سمیر</b> بنده‌ای که خدایگانش به خاطر عدم رضایت از او، تصمیم به امحای خود می‌گیرد.	<b>سلین</b> خدایگانی که با تصمیم به امحای خود، بنده را از بندگی رها می‌کند.	دیالکتیک به نتیجه رسیده است و بعد با تصمیم خدایگان به نابودی خود، بنده از بند بندگی رهیده است.
<b>احمد</b> بنده‌ای که بدون اذن خدایگان، بندگی را رها کرده، اما هنوز بنده است.	<b>ماری</b> خدایگانی که پس از بازگشت بنده خاطی، او را از بندگی خلع می‌کند.	در این دیالکتیک زن خدایگان و مرد بنده بوده‌اند، اما بنده، تاب بندگی را نیاورده و خدایگان او را خلع می‌کند.
<b>ماری / سمیر</b> دو طرف در حال نبردند.	<b>ماری / سمیر</b> دو طرف در حال نبردند.	نبرد دیالکتیکی هنوز ادامه دارد.

سرحد مرگ باشد، اما باید قبل از مرگ یکی از مبارزان متوقف شود، چون تأیید تنها می‌تواند به وسیله موجودی زنده انجام شود. به این ترتیب، مبارزه زمانی پایان می‌یابد که یکی از مبارزان، میل برای تأیید شدن را وانهاد، تسلیم دیگری شود؛ شکست خورده، فرد پیروز را به عنوان خدایگانش تأیید کند و به بنده او بدل شود.

چنان‌که شرح داده شد دیالکتیک خدایگان و بنده، نتیجه میل انسانی برای تأیید است. سوژه برای کسب تأیید باید ایده‌ای را که درباره خود دارد بر دیگری تحمیل کند. با وجود این، چون دیگری نیز میل دارد تأیید شود، او نیز باید همین کار را انجام دهد. به این ترتیب، بین دو نفر نبردی شکل می‌گیرد. این نبرد باید نبردی تا

شخصیت‌های زن و مرد در دو جایگاه خدایگانی یا بندگی در این فیلم، بسته به جایگاه و طبقه اجتماعی افراد متفاوت است و مسئله مهاجرت تأثیر شگرفی بر جایگاه افراد در دیالکتیک دارد. در رابطه بین ماری و احمد، ماری زنی فرانسوی-آرژانتینی است که خدایگان بوده و احمد که مهاجر است، بنده اوست. در گذشته احمد تاب بندگی را نیاورده و خدایگانش را رها کرده است، اما به اذن خدایگان مجبور به بازگشت شده تا این بار خدایگان او را از بندگی خلع کند. در رابطه بین سلین و سمیر نیز، سلین که زنی فرانسوی است خدایگان و سمیر که مهاجر است، بنده بوده‌اند و سلین با اقدام به خودکشی، بنده را به شیوه غیرجدلی از بندگی رها نموده است. در رابطه بین ماری و سمیر چون هر دو طرف قدرت طلبند، هم‌چنان درگیر نبردند و نتیجه این نبرد تا پایان فیلم نامشخص باقی می‌ماند.

در این پژوهش سعی شد با تکیه به دانش روان‌کاوی، روابط دیالکتیکی خدایگانی و بندگی بین شخصیت‌های فیلم گذشته ساخته اصغر فرهادی تحلیل شود. تجزیه و تحلیل این روابط به روش تفسیری و با رویکرد روان‌کاوانه انجام شده است. در این راستا مهم‌ترین ویژگی روانی هر شخصیت (به مثابه شخصی حقیقی) که زمینه‌ساز قرارگیری او در جایگاه خدایگانی یا بندگی شده، شرح داده شد که عناوین آن در جدول ۱ نوشته شده است. چگونگی ساختار روابط دیالکتیکی بین شخصیت‌های فیلم نیز به صورت خلاصه در جدول ۲ ارائه شده است. اطلاعات مربوط به شخصیت‌ها از خلال کنش‌ها و کلام هر شخصیت استخراج شده و به استناد این رفتار، علل پذیرش هر یک از جایگاه‌ها در دیالکتیک تحلیل شده است. از بررسی انجام شده نتیجه گرفته می‌شود که وضعیت قرارگیری

## پی‌نوشت‌ها

- 1 Globalism.
- ۲ اطلاعات مربوط به اصالت شخصیت‌ها غالباً برگرفته از اطلاعات فرافیلیم است.
- 3 Disidentification.
- 4 Fetishism.
- 5 Identification.

## فهرست منابع

- فرهادی، اصغر (۱۳۹۳)، *هفت فیلم‌نامه از اصغر فرهادی*، چشمه، تهران.  
 کوژو، الکساندر (۱۳۸۷)، *خدایگان و بنده*، ترجمه: حمید عنایت، خوارزمی، تهران.  
 مرندی، محمد و اکبری، فاطمه (۱۳۹۱) بررسی دیالکتیک خدایگان و بنده هگل در مرگ یزدگرد اثر بهرام بیضایی و ساردانا پولس اثر لرد بایرون، *نشریه ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی-دانشگاه شهید باهنر کرمان*، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۸۷-۲۰۸.  
 موللی، کرامت (۱۳۹۳)، *مبانی روان‌کاوی فروید لکان*، نی، تهران.  
 هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۰)، *پدیدارشناسی جان*، ترجمه: باقر پرهام، کندوکاو، تهران.  
 هنرخواه، نازنین (۱۳۹۷)، *تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌ها در فیلم‌های اصغر فرهادی براساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.  
 هورنای، کارن (۱۳۹۲)، *روان‌شناسی زنان*، ترجمه: سهیل سمی، ققنوس، تهران.  
 Evans, Dylan (2006), *An Introductory Dictionary of Lacanian psycho-analysis*, Routledge, Taylor & Francis e-Library, London and New York.  
 Von Krafft-Ebing, Richard (1894), *Psychopathia Sexualis*, (Translated by: Charles Gilbert Chaddock) A. P. WATTS & Co, Forgotten Books e-library.

- جوهری، آزاده (۱۳۹۱)، *تأثیر فلسفه هگل بر اگزیستانسیالیسم بکت در نمایشنامه در انتظار گودو*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.  
 شیخ‌مهدی، علی و هنرخواه، نازنین (۱۳۹۶)، *تحلیل روان‌کاوانه شخصیت‌های فیلم درباره الی (۱۳۸۷) ساخته اصغر فرهادی براساس دیالکتیک خدایگان و بنده از هگل*، فصلنامه زن در فرهنگ و هنر، دوره ۹، شماره ۳، صص ۳۱۵-۳۳۳.  
 فرمانبر، مونا (۱۳۹۲)، *تغییر جایگاه خدایگان و بنده در نمایشنامه‌های برشت و تأثیر آن بر ساختار اپیک (با نگاهی به نمایشنامه‌های آدم‌آدم است، زن نیک ایالت سیچوان و ننه دلاور فرزندان او)*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، چاپ نشده، دانشگاه آزاد اسلامی شعبه تهران مرکز، تهران.



## A Psychoanalytical Reading of Hegemonic Relations between Men and Women in Asghar Farhadi's *Le Passe* (2013)\*

Nazanin Honarkhah<sup>1</sup>, Ali Sheikhmehdi<sup>1,2</sup>

<sup>1</sup> Master of Cinema Studies, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

<sup>2</sup> Associate Professor, Faculty of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

(Received 26 Feb 2019, Accepted 17 Dec 2019)

Georg Wilhelm Friedrich Hegel, the German philosopher (1770-1831) in his book: *Phenomenology of the Spirit*, (1807) devotes a section to the dialectics and the “master” and “slave” which explores the power struggle between two individuals in the smallest unit of human accumulation in the history of spiritual evolution. Hegel has influenced the formation of the ideas of Jacques Lacan, a new follower of Sigmund Freud in psychoanalysis. Lacan introduced the notion of desire of a subject with an object and identification of concepts in regards to the “master” and “servant,” according with a combined view with Hegel. In other words, desire for confirmation that he/she should do with the same manner. Although that confirmation can be implemented only by a living creature, a power struggle starts between two people. This battle must continue close to death because the individual can prove that he/she is truly human if only they endanger their lives for confirmation, but this battle should end near one of the opponent's death since the confirmation can only be done by a living creature. The battle ends when one of the opponents walks away from the desire for confirmation, surrenders to the other, and confirms the conqueror as his/her “master” and becomes his/her “slave”. The dialectic of “master” and “slave” are related to psychoanalysis by Karen Horney, Jacques Lacan, and other psychoanalysts. Thus, the relationship between man and woman are the relationship between “master” and “slave”. Therefore, the research issued in this paper analyzes the dialectical relations between the couples (male/female) in Asghar Farhadi's *Le Passe* (2013) movie, which is produced in France. This article through psychoanalytic signs

has implied in characters' action and speech and with a reference to other psychoanalytic schools. Data gathering method in this research is based on observation of the film, in which its content is analyzed through using the interpretative method and psychoanalytical approach. Accordingly, the dialectic of power exists in every two-way relationship, including the relationship between man and woman. This research has, through interpretive-analytical research, examined the dialectical relationships between couples in Asghar Farhadi's other films, as an example of studies of middle-class multinational community. The results show that the position of male and female characters in the two “master” positions or “slave” in the previous film depends on the social status of individuals and the effect of migration on their position in this dialectic. This article opens a different path to Farhadi's films. The result of this research conveys that the position of male and female characters within the category of “master” and “slave” in this film is related to people's social status, and immigration has an enormous effect on people's position in dialectics. This research is conducted based on the relationships between the alleged film's characters as a reflection of real individuals in society and as an analysis of power relations between the individuals in European society.

### Keywords

Master and Slave (1807), Friedrich Hegel, Sigmund Freud, *Le Passe* (2013), Asghar Farhadi.

\*This article is extracted from the first author's M.A. thesis entitled: “Psychoanalysis of Characters in Asghar Farhadi's Films according to Hegel's Master-Slave Dialectic”, under supervision of the second author in Tarbiat Modares University.

\*\*Corresponding Author: Tel: (+98-912) 4362981, Fax: (+98-21) 77411990, E-mail: ali.sheikhmehdi@modares.ac.ir.